

هیزبان در خانه میهمان

خلاصه شما. ده‌های پمش

نعمان بن منذر پادشاه حیره و عراق بشکار رفته بود
در شکارگاه از لشکر دور افتاد؛ شب در کلبه‌ای حقانی
بنام حنظله حلائی پسر برد حنظله از مهمان ناشناس با
کمال خوشروئی پذیرائی کرد؛ صبح که لشکر پان رسیدند
شاه؛ خود را به حنظله معرفی کرده گفت: برای جبران
رحمات تو در کاخ سلطنتی حیره آماده‌ام؛ حنظله
یکسال که فدائی و خشکسالی بکلی معصولش را از بین
برده بود برای استمداد از مهمان خود در خانه حیره شد
و اینک هنگام ورود...

پای خودش بسوی گور آمد، آری پهای خودش بسوی گور آمد...

جمعیت هلهله می کشیدند؛ مأموران فریاد میزدند؛ بیابان یاق پارچه شور و فوغا
شده بود، همه فریاد میزدند آمد، آمد، پهای خودش بسوی گور آمد...

اورا بگیرد؛ نگذار بد داخل جمعیت شود.

نعمان فریاد زد، زود اورا بیاورید؛ مأموران با عجله دور حنظله را که تازه از راه رسیده بود
محاصره کرده اورا گرفتند و به نزد پادشاه بردند...

بیابان از جمعیت موج میزد، آفتاب صبحگاهان بر غریبان تابیده بود؛ غریبان در خشنده گی
چندش آوری داشت دست است که غریبا بود که غریبان مصر د اثر شجاعت و فداکاری پیر مرد گازر
ویران شده بود ولی پس از گذشت قرن‌ها، منذر، پدر نعمان (پادشاه عراق) به فکر افتاده بود از
مردم زهره چشم بگیرد، او عقیده داشت که مردم باید از او حساب ببرند، ملت باید بفهمد که اراده
دی بر هر چیز حکومتی کند. و تا ترس در کار نباشد فایده‌ای ندارد آنها مردم را گاو و خر حساب
میگرداند و منتظشان این بود که تا خوب تر نباشد گاو و خر فرمان نمی‌برند!

آنهایی گفتند اگر گناهکار را نتوانستیم دستگیر کنیم چها نمی‌دارد که می‌گنایم بی‌آزاریم؟ مگر منظور برخ کشیدن قدرت نیست؟ دیاد دور نرویم این منقلب هنوزم خیلی کینه‌شده می‌رگوبند :



حاج میرزا آقاسی صدر اعظم عاقل و دور اندیش ! دوره قاجار روزی به اسرار مجرمی فرمان داد ، مرغ اذقسن برده بود ، چون مقبر اصلی پیدانشد یکی را هنام او گرفته به حضور آوردند ، صدر اعظم فرمایند داد او را صد ضرب تازیانه بزنند ، بیچاره هر چه استفتاه کرد گفت گناهکار نیستم سو می‌داشت بیچیک از وزیران و رجال حاضر در مجلس جرأت نکردند به اینکار قلم اعتراض کنند ، خواهرزاده وزیر تازه از ده آمده بود ، او که هنوز عواطفش را از دست نداده بود ، رو به صدر اعظم نموده گفت : خان‌دانی سلامت باشد ، بنظر من خوب زدن به بیگناه بجز همطامی یا گناهکار مناسب مقام صدارت نبود .

صدر اعظم از حاضرت خواهرزاده صبایی شده فرمان داد او را نیز تازیانه بزنند طولی نکشید جوانك شلاق خورده مجروح را بر آبی معالجه به اندرون بردند ، حاج میرزا آقاسی سپس رو به حاضرت نمود ، گفت : بنظر شما کتینبها تا امروز ما عادلانه بود یا خیر ؟

- بسیار ، بسیار !
- نه جداً بیگویی !
- البته ، البته !
- بترسید راست میگویند ، دیگر کسی را

امر و ترتیبه نخواهم کرد ؟
حقیران تازیانه خورده خواهرزاده آنجناب یادرس خوب داد ، در اینصورت چگونه می‌توانیم الهادعشبه کنیم ؟
نه اشتباهی کنید تترسید و حق را بگوئید !
- وزیر اعظم بی‌سلامت باشد ! به نظر ما ترتیبه بی‌گناه اشتباه بود ، و از آن بهتر تازیانه زدن بخواهرزاده بیچاره‌تان که از حق اودفاع کرد .

- میخواستم همین را بگوئید تا من علت ترتیبه این دفرما بگویم و شما بدانید هیچ کاری از ما بدون حکمت سر نمی‌زند !

- ممکن است حکمتش را بفرمائید ؟
- اصولاً غرض از ترتیبه مقصران این است که زجر از چشم مردم گرفته شود تا کسی بی‌ارامون حرم نگردد و نظرمانی تکرار نشود ، بنابراین ترتیبه گناهکار جرورت دارد ، اما اگر احیاناً مقصر پیدا نشد و دیگری بجای او دستگیر شد سلاح در این است که عمو ترتیبه گردد تا مردم بدانند حاکمیتکستنامی یا گناهکار حرم باشد در باره مقصروا قتی هیچگونه ارفاقتی نخواهد شد .

و علت مجازات خواهرزاده‌مان این بود که اولاً : حالا تازه اول حکومت است امروز خواهرزاده و فرما بر او زاده و پس فر داد دیگری از ده حرکتی کند و بتواند بهار آفادالی و صوجان بر سر من خراب می‌شود ، يك شلاق کاری می‌جا و با و با خودی دفعه‌ها از آن شر میکند :

و تانیاً : او را ترتیبه کردیم تا راه فتولی دیگران را در کارهای سیاسی که می‌مما است

بندیدم و به آنهایی همانم حق چون چرا ندارند !
حائیکه تا این او آخر چنین منطقی در میان بزرگان قوم حکم فرما باشد پس درست است که منذر نیز فرمایان بسازد و آمده‌ها بکشد و خونهایشان را بر بدن فرمایان بریزد تا مردم بدانند یکس من است چقدر کم‌مردار ! و حساب کار خویش را نموده گردد نظرمانی نگردد !



فرمان خارج شهر حیره ساخته و پرداخته شد ، منذر دو سال دوروز بیام ، **روز نهم روز خوشی ، و روز بوس - روز شوم ،** قرارداد و قانونی وضع کرد که هر سال در روز خوشی و روز شوم هم مردم باستانی از شهر خارج شوند و خیمه‌ها بزنند ، سلطنت را نیز نزدیک فرمایان نصب کنند ، و ساموران راههارا کنترل نمایند ، اولین فردی که از خارج به مقصد ورود به شهر می‌آید نام او را انسان یا حیوان اگر روز خوشی بود ، ستوانش و خوشبخت مورد تقد قرار دهند ، اگر انسان است هر چه خواست از مال و ثروت باو بدهند و اگر حیوان است در حفظ و نگهداری و غذا دادن باو بکوشند و اگر روز شوم بود به تنگنایان و بدبخت کشته شود ، و چون از داستان فرعون مصر و پیرمرد تجربه آموخته بودند ، قانون را کامل تر وضع کرده بودند ، باین معنی که : در قانون کشور همس حکومت موظف بود ، دو خواهش محکوم به اعدام را (به شرط آنکه تقاضای عنوری تقاضای رسیدن به مقام فرعونى نداشت) بپذیرد و دیدیم که این ماده قانون چه دردمندی برای فرعون درست کرد و پیرمرد گازر به خاطر درد و مثقال خون کثیف او خوش چه الم-

شنگه ای راه انداخت ! و چگونه گردن فرعون را درمخاطره قرار داد او چگونه يك سنت ملی را نقض نمود !
لذا منذر پادشاه عراق با استفاده از این تجربه هیچ حقی برای محکوم به اعدام قائل نشده بود ، اساساً برای محکوم چه حقی موجود است ؟ و انسان چرا باید شمر بگوید که در قافیه اش گیر کند ؟ اصولاً اگر کسی کشته می‌شود باید که بدون چون و چرا کشته شود

بهر حال قانون تکامل یافته دفرمایان عراق می‌گفت : اولین فردی که در روز خوشی وارد شهر شود باید مورد تقد قرار گیرد ، و قهرمان خوشبختی و شانس امر فری گردد ، و اولین نفری که در روز شوم وارد می‌شود باستانی کشته شود و خوشبختی و شانس امر فری گردد ، و اولین نفری که در روز شوم وارد می‌شود باستانی کشته شود ؟ باید گفت چرا نشود ؟ جائیکه در دنیای متمدن ! صرف تصادف از راه کار بکنند قهرمان شانس بسازد ، دست گل پر گردن او افکنند ، حائیکه تنها سفیدی و سیاهی رنگ پوست ما به عوامل خوشبختی و بدبختی در دنیای با اصطلاح متمدن باشد ؛ در دنیا اینکه درس نخواهند ملاشدن برای خیلی‌ها سهل و آسان باشد ، چرا جایز نباشد در زمان جاهلیت هر گک و حیات ، خوشبختی و بدبختی مردعی را بدست تصادف بسپارند ؟ آری کار نشد ندارد ؛ برای انسان دو پاهمه چیز ممکن است ، اگر از قانون غلبت چیزی شنیده‌اید ، اگر فلاسفه بی‌کار ! برای هر معلول علمتی ذکر

بیاید و اکنون دست تقدیر همان میزبان را به سراغ مهمان وظیفه‌شناس آورده است. حالا به نظر شما نعمان باید چه کند و چه خواهد کرد؟ با میزبان مقلوک خود چگونه رفتار کند و جواب قانون را چه بدهد و مراسم دوشوم را چنان بر گزار سازد؟ این سؤالی است که شماره آینده به آن پاسخ خواهد داد.

(بقیه از ص ۵۱)

بستر خواب آور!

اخیراً در عده‌ای از مهمانخانه‌های درجه اول آمریکا برای مسافران، تخت خوابهایی گذاشته‌شده که اگر بی خوابی به سرشان افتد در کشوری که به پایتخت خواب وصل است یک سکه ۲۵ سنتی می‌اندازند و دستگاه خاصی که در پشتک جا دارد به توان می‌آید و بدن صاحب بستر را در مدت ۱۵ دقیقه مالش خواب آور می‌دهد! (از سالنامه ورمو ۱۹۶۹)

خود نویس جدید

به تازگی خودنویس جدیدی ساخته‌اند که قشنگی رنگین در آن جادو شده برای بکار گرفتن آن کافیست که آنرا از آب پر کنند. یک قشنگی با بیست بار مورد استفاده قرار می‌گیرد. (سالنامه ورمو ۱۹۶۹)

تاکسی هوایی

یکی از آخرین اختراعات تاکسی هوایی است که می‌توان از آن در سفرهای زمینی و مسافرت به‌صورت استفاده کرد. این تاکسی از حمل دستگاہهاست که به وسیله شوشکه‌های کوچک رانده می‌شوند. مخترع آن ویندلف مور (Wendell F. Moore) است.

کرده‌اند البته که برای دنیای آدمزاده‌ها نیست! انسان باشمور وارده می‌تواند که هر قانونی را نقض کند، گاهی همه چیز را شرط همه چیز بدانند و گاه هیچ چیز را شرط هیچ چیز ندانند!

بالاخره خیاط هم در گوزن افتاد! مندر رفو پسرش نعمان به حکومت رسید. قانون و سنت پدر را به قوت خود باقی گذارد. حرم داشت مگر می‌شود باین زود بها ستن گنشتگان و میراث نیاکان را از دست داد؟ آری بهمان روش سالها گذشت، خونها بر بدنه غریبان ریخته شد، تا قرع‌قال بنام و حنظله طائی و میزبان بخت - برگشته و نعمان زده شد و همانطور که قبلاً خواندیم حنظله در سفر خویش به جبره مسافروا دوشوم شد. لذا ما موران او را گرفتیم محتوم و نعمان بردند.

نعمان پس از سؤال و جواب کوتاهی با او میزبان خود را شناخت و پادش آمد که در آتش سرد، آتش که هیچ پناهگاهی نداشت، آتش که در بیابان ترسو و وحشت سر قاپای او را فرا گرفته بود، لشکر پادش نیز پیدا نبودند، آری همان شب شوم و لمتنی را در کلبه همین مرد و غفلان در سایه لطف و مهر بانوی او با کمال آسودگی بسر برده است، پادش آمد که اگر آتش همین دعقان و کلبه اش نبود، جان او از بین رفته بود، پادش آمد که آتش همین مرد دعقان و عسرس تنها گوسفندی را که دارائی آنها از مال دتا بود برایش ذبح کرده غذا آماده نموده بودند و بالاخره پادش آمد که خودش پاسرا از میزبان خواسته است برای جبران زحمتشان به کاخ سلطنتی جبره